



حمله مرگبار دکتر دندانپزشك به همسایه روان شناس

صاحب کلینیک دندانپزشکی که در ساختمان پزشکی در شمال تهران همسایه روان شناسش را زخمی کرده بود دیروز پای میز محاکمه ایستاد. وی ادعا کرد چیزی از ماجرا به خاطر ندارد و انگیزه‌ای برای سرقت خودروهای مدل بالای مرد روان شناس نداشته است.

روز به کلینیک او بروم و ساعت‌ها را با خودم بپریم. من يك واحد آپارتمان نیز داشتم که می‌خواستم آن را بفروشم. فریبرز از من خواست تا سند آپارتمان را هم همراهم ببرم چون می‌گفت قصد دارد آپارتمان را بخرد. وی ادامه داد: آن روز عصر کسی در کلینیک دندانپزشکی نبود که به آنجا رفتم. او از من پذیرایی کرد و ساعت‌های رولکس را دید. اما يك باره و بدون مقدمه به رویم قهقه کشید. او می‌گفت من پشت سر او حرف زده و باعث شده‌ام همسرش از او طلاق بگیرد.

وی ادامه داد: من ابتدا فکر کردم او دچار جنون شده به همین خاطر سکوت کردم اما بعد از چند دقیقه از من خواست تا قولنامه آپارتمان را به نحوی که او می‌گوید تنظیم کنم. من هم قولنامه را به نام او نوشتم. او سوئیچ ماشین بی ام و و لندکروز را از من گرفت و دست و پایم را با چسب بست و گفت من زندگی‌اش را نابود کرده‌ام و مستحق مرگ هستم. این دکتر روان شناس در تشریح جزئیات بلایی که سرش آمده بود به قضات گفت: او چسبی را دور دهان و بینی‌ام پیچید که دیگر نمی‌توانستم نفس بکشم و زندگی برایم تمام شده بود. او در حالی که قهقه در دست داشت روبه رویم راه می‌رفت اما در يك لحظه با نوك قهقه چسبی را که دور دهانم زده بود پاره کرد که نفس کشیدم.

فریبرز از من خواست دسته چکم را به او بدهم اما وقتی گفتم دسته چکم در خانه است با قهقه ضربه‌ای بین سینه و کتفم زد که خون فواره زد و من روی زمین افتادم. او می‌خواست دومین ضربه را به شکمم بزند

فریبرز ۳۳ساله که دکترای دندانپزشکی اش را از خارج از کشور گرفته و در شمال تهران صاحب يك کلینیک بود شامگاه ۲۴ دی ۹۵ همسایه اش به نام مهدی را که دکتر روان شناس بود به کلینیکش کشاند و با ضربه‌های قهقه وی را تا يك قدمی پرتگاه مرگ برد و اموالش را سرقت کرد. روان شناس ۴۷ساله اما به طرز معجزه‌آسایی زنده ماند و از وی شکایت کرد.

فریبرز که با قرار وثیقه سنگین آزاد بود دیروز در شعبه سوم دادگاه کیفری يك استان تهران از خود دفاع کرد. در ابتدای جلسه محاکمه دکتر روان شناس در شکایت خود گفت: من دکترای روان شناسی دارم و در طبقه سوم ساختمان پزشکان در حوالی میدان تجریش در يك مطب کار می‌کردم. فریبرز در طبقه سوم همان ساختمان صاحب يك کلینیک دندانپزشکی بود.

ما چند مرتبه یکدیگر را در پارکینگ دیده بودیم و او چند بار با من درد دل کرده و می‌گفت مدتی است عصبی شده و حال و حوصله ندارد. او وقتی فهمید دکترای روان شناسی دارم چند بار با من صحبت کرد. چند روز بود ماشین او را شب‌ها هم در پارکینگ می‌دیدم. وقتی علتش را از او پرسیدم گفت به تازگی از زنش جدا شده و با پدرش نیز درگیر است و به همین خاطر شب‌ها را در کلینیک می‌ماند. او ساعت مچی که به دستم بسته بودم را دید، چند بار درباره ساعت‌های گرانبه‌ایم با من صحبت کرد. وقتی به او گفتم چند ساعت رولکس طلا دارم از من خواست يك

که دستم را جلوی شکمم گرفتم که ضربه به دستم خورد. فریبرز که گمان می‌کرد مرده‌ام مرا رها کرد. در آن لحظه زندگی برایم تمام شده بود اما تصمیم گرفتم هیچ واکنشی از خودم نشان ندهم و خودم را به مرگ بزنم. فریبرز چند ساعت در حالی که من روی زمین افتاده بودم و خونریزی شدید داشتم مقابلم راه می‌رفت. حتی چند دقیقه‌ای خوابید و سپس با برادرش تماس گرفت و از او کمک خواست. او به برادرش گفت تا به آنجا بیاید و جنازه مرا به جای دیگری منتقل کند. من در این مدت هیچ حرکتی نمی‌کردم تا این‌که او کلینیک را ترک کرد. ساعت حدود ۴ صبح بود که وقتی صدای قفل در را شنیدم با سختی از جا بلند شدم و خودم را به بالکن رساندم. من از طریق بالکن و با سختی توانستم شیشه اتاق دفتر وکالتی را که در همسایگی کلینیک قرار داشت شکسته و وارد آنجا شوم و با پلیس تماس بگیرم.

وی گفت: دقیقی بعد پلیس و اورژانس رسیدند و من به بیمارستان شهدای تجریش منتقل شدم. در بیمارستان متوجه شدم قهقه ۱۳ سانتی‌متر از سینه‌ام را شکافته و در نیم میلی‌متری آنورتم متوقف شده است. من مرگ را به چشمانم دیدم و به طرز معجزه‌آسایی زنده ماندم.

وی در پاسخ به سوال قاضی درباره اموال سرقت شده‌اش گفت: ساعت‌های رولکس و پول و مدارکی را که فریبرز از من سرقت کرده بود خانواده‌اش به من بازگرداندند. فقط ساعتی که آن روز دستم بود به من برگردانده نشده که چند میلیون تومان ارزش دارد. من از فریبرز شکایت دارم. سپس متهم در جایگاه ویژه ایستاد و جرمش را انکار کرد. وی به قضات گفت: پدرم دندانپزشك بود. به همین خاطر برای ادامه تحصیل به خارج از کشور رفتم. وقتی با مدرک دندانپزشکی به ایران برگشتم لازم بود تا دوره تکمیلی را در دانشگاه‌های ایران بگذرانم. من مشغول تکمیل تحصیلاتم بودم و به همین خاطر کلینیک دندانپزشکی را تاسیس کردم و چند دکتر دندانپزشك در آنجا برایم کار می‌کردند و من درصدی از آنها پول می‌گرفتم. من چندبار مهدی را در پارکینگ ساختمان پزشکان دیده بودم.

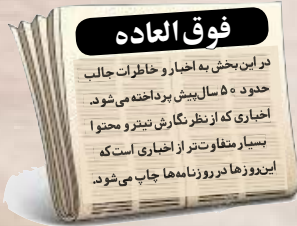
ما حتی دو بار با هم تخته نرد بازی کردیم که هر دوبار را باختم. اولین بار مبلغ يك میلیون تومان در عوض باختن به او پول دادم و دومین بار نیز در این قمار ۲۰ میلیون باختم که به او چك دادم و چکم برگشت خورد. او سراغم آمد و چك را به من برگرداند اما سر این موضوع با هم درگیر نبودیم. وی ادامه داد: من خانواده ثروتمندی دارم و نیازی به سرقت اموال دکتر روان شناس نداشتم. من یادم نیست آن روز چه اتفاقی افتاد. ما مست بودیم و من چیزی از ماجرا به خاطر ندارم و نمی‌دانم چرا دست به سرقت زدم. مهدی صاحب خودروی بی‌ام‌و و لندکروز بود در حالی که من خودم بنز مدل بالا داشتم. این موضوع نشان می‌دهد نیاز مالی نداشتم. فقط به خاطر دارم وقتی گمان کردم مهدی مرده با برادر و دایی‌ام تماس گرفتم و از آنها کمک خواستم. دایی‌ام برایم ماشین کرایه کرد و مرا به شمال کشور فرستاد تا پیش برادرم بروم. من بعد از این‌که با وثیقه آزاد شدم تحت درمان روانپزشك قرار گرفتم و حالا دارو مصرف می‌کنم.

وی درباره علت جدایی همسرش نیز به قضات گفت: سال ۹۴ با همسرم ازدواج کردم اما او به من خیانت کرد و هشت ماه بعد از او جدا شدم. متهم درباره این‌که چرا قهقه به همراه داشته است، به قضات گفت: ضربه‌ای که به مهدی زدم با چاقویی بود که از داخل کلینیک برداشته بودم.

با پایان دفاعیات متهم هیات قضایی وارد شور شد تا درباره این پرونده حکم صادر کند.

پذیرایی از آنها می‌کند که برادر ژانت شیفته‌اش می‌شود و به دنبال خواستگاری رسمی رافیک، مراسم عقد و ازدواج آن دو در کلیسا انجام می‌شود.
۶۰ هزار تومان کلاهبرداری
بلافاصله پس از ازدواج، رافیک مدعی می‌شود که می‌خواهد شرکتی تاسیس کند و ۶۰ هزار تومان پول کم دارد. ژانت موضوع را با پدرش در میان می‌گذارد و او هم این پول را فراهم می‌کند و به رافیک می‌دهد. بعد هر دو برای ماه عسل از تهران خارج می‌شوند ولی وقتی برمی‌گردند در کوچه با جنبالی روبه‌رو می‌شوند. رافیک به بهانه کسب خبر از خانه بیرون می‌آید ولی دیگر برنمی‌گردد. ژانت در جست‌وجو او به کوچه می‌آید و به زنی

زن، تحت تعقیب است.
هفته گذشته زنی به نام ژانت ۲۷ساله و فوق‌لیسانس الکترونیک از انگلستان و زن دیگری به اسم منیژه دیپلمه، ۳۰ساله خانه‌دار به کلانتری ۵ تهران رفتند و علیه شوهر مشترکشان که زن دیگری به نام زهرا ۴۷ساله هم دارد، شکایت کردند. ژانت از خانواده‌ای است مسیحی و آبرومند که تحصیلاتش را در خارج انجام داده و يك سال و نیم پیش به ایران بازگشته است. در يك مهمانی با مردی خوش‌تیپ آشنا می‌شود که خود را رافیک معرفی می‌کند و می‌گوید مهندس راه و ساختمان است. این برخورد به دوستی و عشق متقابل می‌انجامد و رافیک، ژانت را به اتفاق برادر او به خانه خود دعوت می‌کند و چنان



این مرد کلکسیونر ازدواج است!

مردی که با سه شناسنامه و سه نام و مشخصات مختلف، سه همسر با ادیان متفاوت و تحصیلات گوناگون گرفته است، اینك با شکایت مشترک این سه